



جغرافیا و روابط انسانی، زمستان ۱۳۹۷، دوره ۱، شماره ۳

## واکاوی جایگاه مسکن در نظریه های برنامه ریزی: دیدگاه تطبیقی - مقابله ای<sup>۱</sup>

ابوالفضل مشکینی\*<sup>۱</sup>، احمد پوراحمد<sup>۲</sup>، مسلم ضرغام فرد<sup>۳</sup>

۱- دانشیار گروه جغرافیا و برنامه ریزی شهری دانشگاه تربیت مدرس

۲- استاد دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران

۳- دانشجوی دکترای دانشگاه تربیت مدرس

*abolfazlmeshkini44@gmail.com*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۳۰

### چکیده

نظریه های برنامه ریزی معمولاً ترکیبی از فرضیه های جامعه شناختی در مورد رفتارهای انسانی و اجتماعی و همچنین مفروضات فلسفی در مورد طبیعت، اهداف و مفاهیم برنامه ریزی را شامل می شوند. شهر و در مقیاس خردتر مسکن فضایی است که رفتار انسانی و اجتماعی در آن شکل می گیرند. نظریه برنامه ریزی شهری مفاهیم علمی، تعاریف، روابط رفتاری و مفروضاتی است که دانش برنامه ریزی شهری را تعریف می کنند. لذا نظریه های برنامه ریزی را می توان از دیدگاه برنامه ریزی شهری و متعاقباً برنامه ریزی مسکن نیز بررسی کرد. در این پژوهش نگرش های مختلف انتخاب و مدارک مربوط به آن ها گردآوری شد؛ سپس با استفاده از اسناد و مدارک موجود در این زمینه و با روش تحلیل محتوا اقدام به واکاوی جایگاه مسکن در نظریه های برنامه ریزی نمودیم و نهایتاً با یک نگرش مقابله ای به مقایسه آن ها پرداخته ایم و نقاط قوت و ضعف انواع نظریه های برنامه ریزی را در بستر برنامه ریزی مسکن مشخص ساختیم.

واژگان کلیدی: برنامه ریزی، نظریه های برنامه ریزی، برنامه ریزی مسکن

<sup>۱</sup> -مقاله پیش روی مستخرج از رساله دوره دکتری مسلم ضرغام فرد به راهنمایی دکتر ابوالفضل مشکینی و دکتر احمد پوراحمد در دانشگاه تربیت مدرس است.

## مقدمه

نظریه برنامه ریزی شهری مفاهیم علمی، تعاریف، روابط رفتاری و مفروضاتی است که دانش برنامه ریزی شهری را تعریف می کنند (Healey, 2015). یک اجماع کلی وجود دارد که برنامه ریزان نظریه برنامه ریزی را به ندرت می توانند در عمل بکار بگیرند (Neufville, 1983) اما جان فریدمن (۲۰۰۸) مخالف آن است و با نگارش مقاله "کاربردهای نظریه برنامه ریزی<sup>۱</sup> در صدد رد این دیدگاه است. وی نتیجه می گیرد که برای عمومیت یافتن نظریه برنامه ریزی محققان آن را باید به صورت بین رشته ای به کار بگیرند (Friedmann, 2008). این موضوع در شهر نیز صادق است. نظریه برنامه ریزی شهری توسط دانشگاهیان و متخصصان به طور گسترده ای نقد شده است آن ها معتقدند که این نظریه ها بسیار آشفته هستند و در عمل قابلیت اجرا ندارند (Yiftachel, 1989) اما تمایز بین نظریه شهری و نظریه برنامه ریزی از لحاظ فکری دائمی نیست (Fainstein, 2006). در هر صورت اما شهر و در مقیاس خردتر مسکن فضایی است که رفتار انسانی و اجتماعی در آن شکل می گیرند. لذا نظریه های برنامه ریزی را می توان از دیدگاه برنامه ریزی شهری و متعاقباً برنامه ریزی مسکن نیز بررسی کرد. از این رو در این پژوهش تاکید عمده نگارندگان بر برنامه ریزی مسکن خواهد بود و جایگاه مسکن در این نظریه ها کنکاش خواهد شد. نظریه برنامه ریزی در سه دوره مختلف تکوین یافته اند. مرحله اول تحت برنامه ریزی به مثابه طرح معروف است. در این دوره برنامه ریزی شهری به عنوان مشقی در طراحی فیزیکی در نظر گرفته شد. برنامه ریزی شهر با مدل های معماری انطباق یافت. وظیفه اصلی برنامه ریز شهر در این مرحله تهیه طرح ها بود. این برنامه ها برای هدایت توسعه آینده و تعیین سایت ها برای استفاده های خاص بسیار مناسب بود (Taylor, 1998). باغ شهر ابنزر هاورد (۱۹۰۲)، شهر معاصر لکوربوزیر (۱۹۲۹)، شهر براداکر فرانک لوید رایت (۱۹۳۲) و فرم های پنج گانه شهری کیبل (۱۹۵۲) مهمترین طرح های این دوره محسوب می شوند. از مرحله دوم با عنوان برنامه ریزی سینوپتیک یاد می شود. بر طبق نظر هادسون و همکارانش (۱۹۷۹)، برنامه ریزی سینوپتیک مسلط ترین برنامه ریزی سنتی بوده است و مبنایی برای سایر رویکردها و نظریه های برنامه ریزی می باشد که نشان دهنده تغییرات عقلانیت سینوپتیک یا واکنش علیه آن است (Hudson and et al., 1979). اما مرحله سوم را با عنوان کثرت گرایی می شناسیم. افرادی نظیر لیندبلوم (۱۹۵۹)، داویدوف (۱۹۶۵) و سایرین از اقدامات دولتی انتقاد می کردند و معتقد بودند که دولت به جای اقدامات بلند مدت باید به مذاکره و معامله روی بیاورد (Wolf, 1979). در دل پلورالیسم پنج نظریه برنامه ریزی وجود دارد که عبارت اند از برنامه ریزی حمایتی، برنامه ریزی تعاملی، نظریه انتقادی، برنامه ریزی ارتباطی و مذاکره ای.

### جدول ۱. انواع نظریه های برنامه ریزی

منشا	نظریه
برنامه ریزی به مثابه طرح	باغ شهر
	شهر معاصر
	شهر براد آکر
	برنامه ریزی کالبدی

<sup>۱</sup>-The Uses of Planning Theory

برنامه ریزی عقلانی	برنامه ریزی سینوپتیک
افزایشی	
پویش اختلاطی	
برنامه ریزی تعاملی <sup>۱</sup>	کثرت گرایی
برنامه ریزی حمایتی <sup>۲</sup>	
برنامه ریزی مذاکره ای <sup>۳</sup>	
برنامه ریزی ارتباطی <sup>۴</sup>	
نظریه انتقادی <sup>۵</sup>	

(Lindblom, 1959; Davidoff, 1965; Friedmann, 1987; Faludi, 1973; Mitchell, 2002; Etzioni, 1967)

پس از مقدمه کوتاه در خصوص نظریه های برنامه ریزی شهری، در این پژوهش در تلاش هستیم تا جایگاه برنامه ریزی مسکن را در نظریه های عمده برنامه ریزی کنکاش کنیم و آن ها را با یکدیگر مقایسه نماییم. در حقیقت با یک سوال اصلی و اساسی مواجه هستیم "مسکن و برنامه ریزی آن چه جایگاهی در نظریه های برنامه ریزی شهری دارند؟". بدین ترتیب با اتکا به سوال فوق روند پژوهش خود را پیش خواهیم برد.

### ادبیات نظری

برنامه ریزی سینوپتیکی یا رویکرد جامع عقلانیت<sup>۱</sup> با استفاده از مدل های مفهومی یا ریاضی و با تکیه بر اعداد و تحلیل های کمی به مقاله با مشکلات بر می خیزد. نقطه قوت اصلی رویکرد سینوپتیکی، سادگی بنیادی آن است (Hudson and et al., 2007; Archibugi, 2008). مدل جامع منطقی به منظور حل مساله، یک رویکرد علمی/منطقی اتخاذ می کند. در بهترین حالت خود یک تحلیل کامل از عوامل تاثیر گذار بر مجموعه ای از شرایط را ارائه می دهد و سپس تمام گزینه های ممکن برای حل آن مشکل را بیان می دارد (Hostovsky, 2006) و با بهره گیری از طیف گسترده ای از متغیرها بهترین روش را برای مقابله با یک مشکل یا مساله اتخاذ می کند (Ansari and et al., 2013). از نظر فالودی (۱۹۷۳) برنامه ریزی سینوپتیک برای برنامه ریزی شهری یک تئوری کامل نیست زیرا برنامه ریزی سینوپتیک یک روش علمی است اما شهر یک دانش طبیعی<sup>۲</sup> نیست بلکه یک مساله اجتماعی است (Faludi, 1973). از سوی دیگر مشکل اصلی در نظریه برنامه ریزی سینوپتیکی در رابطه با برنامه ریزی شهری، بی توجهی سیاست گذاری یا سیاست است (Taylor, 1998)؛ به طوریکه یک الگو برای برنامه ریزی مطلوب ارائه می دهد که این الگو برای دهه ها قابلیت کاربرد دارد. در حقیقت "مبنایی برای اقتدار"<sup>۳</sup> است. به رغم تمام مناقشات، برنامه ریزی همواره با عقلانیت مرتبط بوده و همیشه نیز با آن مرتبط خواهد بود (Alexander, 2006). برنامه ریزی ارتباطی بر آن است تا با فاصله گرفتن از

<sup>۱</sup>-Trans-active planning

<sup>۲</sup>-Advocacy planning.

<sup>۳</sup>- Planning as bargaining

<sup>۴</sup>-Communicative planning

<sup>۵</sup>- Critical theory

<sup>۶</sup>-Synoptic planning(rational comprehensive approach)

<sup>۷</sup>-Natural science

<sup>۸</sup>-Basis for authority

رویکردهای خردگرایانه و فردباورانه روزنه ای به سوی رویکردهای اجتماع محور که از فرایندهای پایین به بالا با تأکید بر مقیاس محلی در برنامه ریزی استفاده می شود حرکت کند. نظریه برنامه ریزی ارتباطی بر پایه اندیشه های اندیشمندان قرار دارد که ضمن انتقاد از برنامه ریزی خردگرا بر رویکرد عقلانیت ارتباطی تأکید می نمایند. مفهوم ارتباطی در برنامه ریزی ارتباطی، برگرفته از نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس است (Flyvbjerg and Richardson, 2002; fauria, 2000) که در دهه ۱۹۸۰ میلادی به برنامه ریزی شهری راه یافت. در یک تعریف ابتدایی از این نظریه برنامه ریزی و رهیافت های وابسته به آن می توان اظهار داشت که این رهیافت ها با ایجاد شرایط دموکراسی مستقیم و تعاملی، کلیه گروه های ذی نفع و ذی مدخل مؤثر بر فضا را به روش های مختلف دور هم گرد می آورند و در تلاش برای حصول یک همایی یا مصالحه میان آنان دارد. در این نظریه و رهیافت های مرتبط، برنامه ریز نقش مفسر و تسهیل گر دارد (شریف زادگان و شفیعی، ۱۳۹۴؛ رفیعیان و معروفی، ۱۳۹۰؛ افتخاری و بهزاد نسب، ۱۳۸۳؛ هاشم پور و همکاران، ۱۳۹۲). برنامه ریزی ارتباطی بر نقش برنامه ریزان به عنوان میانجیگر میان "ذینفعان" تأکید دارد (Fainstein, 2000). نظریه وکالتی اولین بار توسط پاول داویدوف مطرح و پیشگام نظریه هایی است که براساس مفهوم مشارکت ساخته شده اند (رجبی، ۱۳۹۰؛ اجلالی، ۱۳۸۹). برنامه ریزی وکالتی، ره آورد گفتگوهای طرفداران عدالت اجتماعی درباره مسائل جوامع و به خصوص جوامع شهری است و برنامه ریز به عنوان یک متخصص نقش وکیل اجتماعات شهری یا روستایی، گروه های شغلی، قومی و نژادی، شهرها، منطقه ها یا حتی کشورها را بر عهده میگیرد (رفعیان و همکاران، ۱۳۹۳). در طول دهه ۶۰ میلادی راهبرد اصلاحات اجتماعی تحت عنوان "اقدامات جامعه" مطرح شد که برنامه ریزی وکالتی یک شکل آن اقدامات به حساب می آید. توجه به افراد و گروه های محروم، اثر گذاری بر تصمیمات افرادی که از قدرت تصمیم گیری و سایر جنبه های قدرت بهره برده اند و نیز گسترش نسبی مشارکت مردمی در فرایند برنامه ریزی را به بار آورده است. از این رو این مدل برنامه ریزی را مساوات طلب یا عدالت محور نیز می نامند.

ادبیات انتقادی که در مورد مشارکت وجود دارد به وضوح بیان می دارد که تمرکز بر «اجماع»، برنامه ریزی سیاسی را از بین می برد و از رویارویی شهروندان با گفتمان چالش برانگیز جلوگیری می کند و نهایتاً از یک ارتدوکس شهری ممانعت به عمل می آورد (Legacy, 2016). برنامه ریزی مشارکتی یک پارادایم برنامه ریزی شهری است که بر فرایندهای استراتژیکی و مدیریتی برنامه ریزی شهری در کل جامعه تأکید دارد. این پارادایم اغلب به عنوان بخشی از توسعه اجتماعی محسوب می شود (Lefevre and et al, 2000). هدف برنامه ریزی مشارکتی هماهنگی همه دیدگاه هایست که مشارکت کنندگان دارند. همچنین این پارادایم از درگیری بین طرفین جلوگیری می کند (McTague and Jakubowski, 2013) و نوعی استراتژی مشارکت است و به عنوان "تلاش سیستماتیک برای پیش بینی آینده مطلوب جامعه، برنامه ریزی برای آن آینده و به کار گیری ظرفیت های شهروندان، رهبران و ذینفعان در روند برنامه ریزی تعریف می شود" (Beyea, 2009). با تمامی اوصاف اما هنوز به روی یک سوال اساسی اجماع نظر وجود ندارد. آیا مشارکت

<sup>1</sup>-Paul Davidoff

می تواند به عنوان یک ابزار دائمی برای اعمال تصمیم گیری شهروندان مطرح باشد؟ (Ahmed and Ali, 2006; Hanna, 2000; Huxley, 2000; Kaza, 2006; Neuman, 2014; Purcell, 2009; Udall and Holde, 2013). مشارکت در قالب دموکراسی تئوریزه می شود و اغلب در بحث های مربوط به دموکراسی مشورتی، گفتمانی یا ارتباطی به کار می رود که مبنایی برای تبادل منطقی ایده ها میان شهروندان و دولت فراهم می آورد (Lee, 2013). برنامه ریزی انتقالی توسط جان فریدمن (۱۹۷۳) ارائه شد. وی در نظریه خود معتقد است که به جای اینکه شهروندان فقط تماشاگر باشند باید هدایت امور را به دست بگیرند و برنامه ریزان باید نقش هدایت گر و تسهیل کننده داشته باشند (Friedman, 1973). برنامه ریزی انتقالی جایگزینی برای برنامه ریزی عقلانی جامع است و بر پایه های برنامه ریز عقلانیت ارتباطی استوار است. این نوع عقلانیت بر مبنای ارتباطات و گفت و گو بین برنامه ریزان و ذی مدخلان قرار دارد (Kinyashi, 2006; Larsen, 2003). برنامه ریزی انتقالی برداشتی رادیکال از مدل های قبلی است (Lane, 2005). نوع دیگر برنامه ریزی یعنی برنامه ریزی تعاملی بر روی گفت و گو بین فردی تمرکز دارد که منجر به خلق ایده ها می شود. یکی از اهداف اصلی در تئوری تعاملی یادگیری متقابل است که برنامه ریزان اطلاعات بیشتری در مورد جامعه به دست می آورد و شهروندان در مورد مسائل برنامه ریزی بیشتر می آموزند (Friedman, 1973) و برنامه ریزان به مثابه حامی و همراه می باشند (Mitchell, 2002) که با دانش فنی، مهارت های ارتباطی و روانشناختی گروهی توانسته اند تفاوت های بیندلی مدخلان را کاهش داده و به اتفاق نظر برسند (Kinyashi, 2006; Larsen, 2003). به طور کلی منافع مختلفی در جامعه وجود دارد و در خصوص آن ها باید به گفتگو نشست. در حقیقت گفتگو بین فردی باعث فرایند یادگیری متقابل می شود که منجر به برقراری ارتباط شدید در مورد اقدامات می گردد.

چارلز لیندبلوم، سخنگوی اصلی برنامه ریزی تدریجی (گام به گام) یا افزایشی است. لیندبلوم آن را "تعدیل متقابل حزبی" یا "تفرق افزایشی" توصیف می کند و از رویکرد سینوپتیک به سبب غیر واقعی بودن انتقاد می کند (Hudson and et al., 2007; Allmendinger, 2009). در رویکرد تدریجی اعتقاد بر این است که باید یک سیاست خرد و کوچک اتخاذ شود که عواقب و پیامدهای اندکی نیز داشته باشد؛ به طوری که این سیاست خرد را بتوان به صورت متناوب و مکرر کنترل و پایش نمود (Lindblom, 1959). رویکرد تدریجی بستری عملی و مناسب برای فرایند تصمیم گیری فراهم می آورد (Lane, 2005). اصطلاحات "رویکرد افزایشی" یا "بهبود مستمر" در ادبیات مدیریت کاربرد فراوانی داشته است که برنامه ریزی تعاونی و برنامه ریزی مسئولانه (Ansari and et al., 2013) از جمله مهمترین آن ها می باشد. تئوری برنامه ریزی افزایشی به خوبی با انواع نظریه های اجتماعی سنخیت دارد (Gordon, 2000) و یکی از مهمترین ابعاد آن "یادگیری" از طریق آزمون و خطاست (Essays, 2013). اما نظریه رادیکالیزم از بوروکراسی سلسله مراتبی،

<sup>1</sup>-Partisan mutual adjustment

<sup>2</sup>-Disjointed incrementalism

برنامه ریزی متمرکز و سلطه گرانه متنفر است. برنامه ریزی رادیکال یک سنت مبهم است، این نوع برنامه ریزی از دو جریان اصلی سرچشمه می گیرد که گاهی اوقات به اتفاق یکدیگر عمل می کنند. یکی از جریان ها با فعالیت خود به خودی همراه است که از طریق یک چشم انداز ایده الیستی<sup>۱</sup> اما عملگرایانه<sup>۲</sup> هدایت می شود. در این نوع برنامه ریزی همانند برنامه ریزی تعاملی به خودکفایی، روح تعاونی و آزادی از مداخله نیروهای ناشناس تأکید می شود (Hudson and et al, 2007). در حقیقت رویکرد نخست الهام گرفته از آنارشیست است که بر کنترل غیرمتمرکز تأکید دارد. رویکرد دوم بیشتر ساختارگرایانه است و حالت مارکسیستی دارد. این برنامه ریزی در اثر معروف شوماخر تحت عنوان "کوچک زیباست" بر منابع الهام اقتصادی و اخلاق زیست محیطی (Schumacher, 1913) تأثیر داشته است. گودمن نیز در معماری اجتماعی از این نوع برنامه ریزی بهره جسته است (Goodman, 1971) و در فلسفه انسان شناسی ایلچ نیز وارد شده است (Illich, 1973). برنامه ریزی رادیکال یک جریان برنامه ریزی شهری است که به دنبال مدیریت توسعه به روشی عادلانه و جامعه مبنا می باشد. جنبش برنامه ریزی رادیکال در "مبانی مفهوم رادیکال در برنامه ریزی" استفن گرابوو<sup>۳</sup> و آلن هسکین<sup>۴</sup> (۱۹۷۳) ریشه دارد.

نگرش دیگر در برنامه ریزی شهری، مدل پایش اختلاطی است که توسط ایتزیونی توسعه یافت. وی پیشنهاد نمود که سازمان ها در دو سطح مختلف برنامه ریزی می کنند: تاکتیکی و استراتژیک. وی اظهار داشت که سازمان ها می توانند برنامه ریزی را از طریق پایش سطوح مختلف محیط به انجام برسانند و سپس بر مبنای یافته های خود استراتژی ها و فنون مختلف را به کار بگیرند (Etzioni, 1968; Levy, 2017). مدل پایش اختلاطی در تلاش است تا از نقاط قوت مدل برنامه ریزی عقلانی و مدل برنامه ریزی افزایشی استفاده کرده و نقاط ضعف آن را از بین ببرد (Mitchell 2002; Etzioni, 1967). در این رویکرد فرض بر این است که بسیاری از تصمیمات تدریجی<sup>۵</sup> ممکن است منجر به تغییرات اساسی شود. اثر تجمعی<sup>۶</sup> این تصمیمات تدریجی از تصمیمات اساسی تأثیر می پذیرند (Mitchell, 2002). برنامه ریز پیچیدگی جهان را در قالب یک مدل ساده تر ارائه می کند و از آنجایی یک دید کلی دارد باید راه حل های متفاوت به همراه جزئیات را مطرح سازد (Larsen, 2003; Mitchell, 2002). در این نگرش جامعه مدنی در فرایند برنامه ریزی فعال است (Kinyashi, 2006). برنامه ریزی پایش اختلاطی در مقایسه با فرآیند برنامه ریزی عقلانی بیشتر به صورت غیر متمرکز انجام می شود و هم ذی نفع و هم سازمان ها در فرایند برنامه ریزی درگیر هستند (Ibrahim, 2014). اندرسون (۲۰۱۰) معتقد است این نوع برنامه ریزی خروجی های تصمیم گیری بهتری را به دنبال دارد (Anderson, ۲۰۱۰) و یک سیاست خاص را فرمول بندی می کند. در این نظریه تمام مزیت های نظریه برنامه ریزی عقلانی و برنامه

<sup>۱</sup>-Idealistic vision

<sup>۲</sup>-Pragmatic

<sup>۳</sup>-Stephen Grabow

<sup>۴</sup>-Allen Heskin

<sup>۵</sup>-Incremental

<sup>۶</sup>-Cumulative effect

ریزی تدریجی به عاریه گرفته می شود و بسیار سیال است؛ بدین معنا که با تغییرات به خوبی خود را وفق می دهد (Ijeoma, 2007). اساس تفکر سیستمی بر چگونگی تعامل موضوع مورد مطالعه با سایر اجزای سیستم استوار است. این بدان معنی است که به جای اینکه اجزای کوچک تر سیستم به طور جداگانه مورد مطالعه قرار گیرند، تفکر سیستمی چشم انداز خود را گسترش می دهد تا تعداد تعاملات بیشتری را در نظر بگیرد. پس از ظهور نظریه سیستم ها توسط برتالنی در سال ۱۹۵۴، برایان بری جغرافیدان آمریکایی و مک لوئین برای نخستین بار برنامه ریزی شهری و منطقه ای با رویکرد سیستمی را در کتابی به همین عنوان مطرح ساختند. برنامه ریزی سیستمی با تصویب قانون شهری روستایی انگلستان در سال ۱۹۶۸ آغاز گردیده است (قربانی و رحیمی، ۱۳۸۷). از دیدگاه نظریه ی سیستم ها، شهر یک سیستم اجتماعی پویا و باز است که در آن سه سطح حرکت مکانیکی، زیستی و اجتماعی درهم آمیخته و با انواع فرا سیستم ها و زیرسیستم های متعدد در ارتباط است. از این نظر، شناخت کامل سیستم شهر و پیش بینی کل تحولات و تغییرات آن و برنامه ریزی دقیق و کامل برای تمام عناصر و اجزای آن تقریباً غیرممکن است. به کارگیری برنامه ریزی راهبردی در حوزه برنامه ریزی شهری، از ابتدا بر کارآمد بودن، انعطاف پذیری، مورد توجه قرار دادن صاحبان منافع، واقع گرایی و افزایش تعاون و همکاری تأکید داشته و برای تهیه و اجرای یک طرح کلی برنامه ریزی شهری به سمت یک چارچوب هماهنگ و انعطاف پذیر برای شکل و الگوی شهر، پیش رفته است (رهنما و همکاران، ۱۳۹۱ به نقل از Hall, 2007).

### روش شناسی تحقیق

این پژوهش براساس هدف بنیادی است زیرا در آن تلاش نموده ایم تا دانش و نظریه های موجود در این زمینه را بسط و توسعه دهیم. روش جمع آوری اطلاعات/اسنادی (کتابخانه ای) می باشد؛ به طوری که پژوهش های موجود در این زمینه گردآوری شده و دسته بندی گردید و نهایتاً روش انجام پژوهش نیز تحلیل محتوای ارتباطی است؛ زیرا درصدد بررسی محتوای مدارک و اسناد موجود هستیم. در حقیقت با استفاده از روش تحلیل محتوا به توصیف عینی و منتظم محتوای اسناد مربوط به جایگاه مسکن در نظریه های برنامه ریزی می پردازیم و پس از واکاوی جایگاه مسکن تحلیل مقابله ای از آن ها در بخش نتیجه گیری ارائه خواهیم نمود.

### یافته ها و بحث

برنامه ریزی مسکن در برنامه ریزی جامع و صرفاً برنامه ریزی کالبدی می باشد. در زمینه برنامه ریزی مسکن شکافی بین حوزه های مختلف دیده می شود و فرایند مدیریت، سیاست گذاری، ارزیابی و تصمیم سازی به صورت پیوسته و در راستای یکدیگر عمل نمی کنند. در این نوع برنامه ریزی هدف از برنامه ریزی مسکن صرفاً چهره سازی برای شهر است. بدین معنا که محتوا مورد تاکید نبوده بلکه عقیده بر این است که مسکن را به گونه ای بسازیم که سیمای شهر مطلوب باشد. به عبارتی نظر و خواست شهروندان و کاربران مسکن زیاد مد نظر قرار نمی گیرد و برنامه ریزی مسکن کاملاً یک برنامه ریزی متمرکز بوده و هیچ مشارکتی از سوی کاربران اصلی آن وجود ندارد. ارگان یا متولی مربوطه برنامه و سیاست

مسکن را تدوین و سپس به صورت سلسله مراتبی به مراجع ذی ربط پایین دستی ابلاغ می کند و مراجع پایین دست نیز ملزم به رعایت دستورات و اجرای آن ها است. نکته دیگری که می بایست به آن اشاره داشته باشیم توجه بیش از حد به نتیجه برنامه یا سیاست مسکن است. به طور کلی برنامه ریزی مسکن در برنامه ریزی جامع بی روح و هدف آن کاملاً کالبدی بوده و از ابعاد مختلف مسکن به فیزیک آن توجه می شود و تا حدودی از سایر ابعاد مسکن غافل می شود. در طرح های توسعه شهری نظیر طرح جامع مطالعات مسکن عمدتاً در قالب سطوح و سرانه ها و میزان زمین مورد نیاز برای کاربری مسکونی و تعیین شاخص های عمدتاً کالبدی نظیر قدمت و نوع مصالح متمرکز می باشد. به طور معمول زمانی که یک مشکل در بخش مسکن احساس شود متولیان به منظور مقابله با آن مشکل روش هایی را انتخاب می کنند که یکی از آن ها رویکرد جامع عقلانیت است. در رویکرد جامع عقلانیت بر تحلیل های کمی تاکید می شود. در این نوع برنامه ریزی، مسکن به صورت یک عمل منطقی و سیستماتیک نگریسته می شود. در وهله اول می بایست معیارهایی برای ارزیابی مسکن در نظر داشته باشیم. سپس می بایست تمام ابعاد و معیارها را بررسی نمود و بر مبنای نتایج آلترناتیوهای تعیین گردد. البته ابتدا می بایست مقاصد خود را مشخص سازیم تا بر مبنای مقاصد بتوانیم اطلاعات لازم را به دست آوریم. مثلاً اگر هدف ما توجه به بخش اکولوژیکی مسکن است می بایست اهداف خود را در راستای این بعد تنظیم کنیم و به روی چهار بعد دیگر کمتر تمرکز کنیم. البته این به معنای غفلت از سایر ابعاد نیست زیرا همه ابعاد به یکدیگر مرتبط هستند. پس از این که آلترناتیوها مشخص شدند با توجه به اصل انطباق یکی از آن ها را انتخاب و در مکان مد نظر به اجرا در آوریم. لازم به ذکر است که مراد از آلترناتیو، همان سیاست ها و برنامه هاست. در این رویکرد، برنامه ریزی مسکن بسیار هزینه بر و همچنین زمان بر خواهد بود. زیرا خروجی های این رویکرد بسیار پیچیده است. پس از این که سیاستی اجرا شد اقدام به ارزیابی عملکرد آن می گردد و در حقیقت نوعی پایش سیاستی انجام می شود که بر این اساس موفقیت و شکست برنامه یا سیاست مشخص می شود و به متولیان آن منعکس می گردد. در قالب نگرش ارتباطی، برنامه ریزی مسکن از طریق گفت‌وگو بین تمامی ذی مدخلان و دست اندرکاران این حوزه صورت می گیرد. تمام کنشگران حوزه برنامه ریزی مسکن اعم از بخش خصوصی، بخش عمومی، مردم و ... در یک اتاق فکر گرد هم می آیند و بایکدیگر به مذاکره می نشینند؛ لذا زمانی که در فرایند برنامه ریزی مسکن همه کنشگران مستقماً دخالت دارند نوعی نظارت ایجاد می شود که کل فرایند توسط همه کنشگران پایش می شود. تعامل و فهم کنشگران از یکدیگر زمینه را برای پیشبرد هر چه بهتر برنامه ها و سیاست ها فراهم می آورد. برنامه ریزی مسکن در این رویکرد فرایند مبنای بوده و محتوا کمتر مورد توجه قرار می گیرد. در برنامه ریزی وکالتی متولی مسکن در تلاش است تا اقشار محروم و پایین دست جامعه را مد نظر قرار دهد و نیاز آنان را به عنوان مهمترین اولویت در نظر داشته باشد. در این رویکرد سیاستگذار و برنامه ریزی مسکن می کوشد برنامه ها و سیاست هایی اتخاذ کند که به واسطه آن ها منافع اقشار خاص (محرومان، اقشار کم درآمد، معلولین و...) بهبود و ارتقا یابد. در این نگرش برنامه ریز و سیاستگذار منفعت رسانی به اقشار خاص را به رسمیت می شناسد و برای دستیابی به این مهم از یک سیستم "چانه زنی" بهره می جوید. آنان با استفاده از این سیستم اقشار خاص را با اقشار معمولی جامعه یکسان فرض می کنند و نیارهای سکونتی همه افراد را یکسان می دانند. طبق برنامه ریزی حمایتی مسکن،



گروه های مختلف شهری نیازهای سکونتی متفاوتی دارند و برای هر کدام از این گروه ها برنامه و سیاست مناسبی را می بایست در نظر گرفت. در این نگرش در فرایند برنامه ریزی مسکن، برنامه ریز وکیل و مدافع مردم است و از حقوق مسکن آنان دفاع می کند. به عبارت دیگر در این نگرش صدای اقشار مختلف شنیده می شود و برای آن ها تمهیدات لازم اندیشه می شود. برنامه ریزی مسکن برای گروه های مختلف با توجه به استطاعات مالی و نیازهای آنان صورت می گیرد. از سوی دیگر می توانیم مدعی باشیم که در فرایند برنامه ریزی مسکن از خود شهروندان استفاده می شود و برنامه ریزی با مردم صورت می گیرد. بعد دیگری که می توانیم در مقوله برنامه ریزی مسکن از این نگرش استخراج نماییم آن است که این نگرش در جهت رفع تبعیض و محرومیت افراد از دستیابی به مسکن گام بر می دارد. به عبارتی یکی از مهمترین اهداف آن دسترسی همگان به مسکن قابل استطاعت است. مسکن اقشار کم درآمد را می توان از این نگرش به خوبی تبیین نمود. برنامه ریزی مسکن مشارکتی متشکل از فرایند گفتمان گروه های مختلف در زمینه تصمیم گیری و تصمیم سازی جمعی، مشارکت بخش خصوصی و عمومی، مدیریت چرخه ای و متقابل در ارکان های مختلف آن (زمین، مدیریت، مصالح و تامین مالی) است. هدف این برنامه دستیابی به عدالت اجتماعی و دموکراسی در مسکن می باشد. اگر بخواهیم موشکافانه به این برنامه نگاه کنیم می توانیم مدعی باشیم که مباحث "حق به مسکن" در برنامه ریزی مشارکتی مسکن ریشه دارد، هرچند که سایر نگرش ها نیز دخیل هستند. مشارکت در فرایند برنامه ریزی مسکن به معنای دخیل ساختن عوامل موثر و ذی نفع در این فرایند بوده که در صورت دخیل شدن آنان برنامه می تواند شکل عملی تر به خود بگیرد. در برنامه ریزی مشارکتی از ظرفیت های همه بازیگران در راستای دستیابی به مسکن مطلوب و شایسته بهره گرفته می شود. مسلماً در برنامه ریزی مسکن دیدگاه های متضاد و همچنین مناقشاتی ما بین بازیگران و ذی مدخلان وجود دارد. برنامه ریزی مشارکتی مسکن در تلاش است تا دیدگاه مختلف را جهت دهی کند و همه آن ها را در راستای دستیابی به یک هدف مشترک همسو نماید. اما شاید بتوان این رویکرد را در بیشتر بخش اسکان غیر رسمی به کار گرفت و گروه هایی که از فرایند برنامه ریزی مسکن خارج شده اند را وارد فرایند نمود. در حقیقت گروه های حاشیه نشین فرصت حضور در روند برنامه ریزی را دارند. تشویق و استقبال از سرمایه گذاری جدید در تمام سطوح درآمدی در بازار مسکن، اسکان اقشار نیازمند، ارائه خدمات مناسب به همه ساکنان، حفظ هویت و فرهنگ جامعه و ... از جمله مواردی است که در این نگرش مد نظر است. برنامه ریزی تعاملی مسکن نقش بیشتری را به ساکن می دهد. در این نوع برنامه ریزی متولیان مسکن بیشتر نقش راهنما و تسهیل گر دارند و عمده مسئولیت ها بر عهده ساکنان می باشد. در این نگرش به "گفتمان" بین ذی مدخلان مسکن تاکید می شود و این گفتگو در نهایت منجر به ایجاد ایده های جدید می گردد که ممکن است موفقیت در برنامه ریزی مسکن را سبب گردد. در این رویکرد سیاست گذاران و متولیان برنامه ریزی مسکن در تلاش هستند تا سیاست ها و برنامه های پیشین را مجدداً پایش کنند و ارزیابی کلی از آن داشته باشند. به طوری که ارتباط متولی و گروه هدف باید مجدداً باز بینی شود و متولی می بایست نیاز و خواست گروه هدف را در اولویت قرار دهد. برنامه ریزی تعاملی در حقیقت کانالی فی مابین متولی و گروه هدف ایجاد می کند که تمام خواسته های اقشار هدف از این طریق به متولی منتقل می گردد و متولی از کم و کیف کار آگاه می شود. برنامه ریزی و سیاستگذاری مسکن با رویکرد

تعاملی بر پایه احترام به اقشار هدف استوار است و متولی بر مبنای نیازهای جامعه هدف برنامه ها و سیاست هایی را اتخاذ می کند. در حقیقت رویکرد تعاملی فی مابین بازیگران در فرآیند برنامه ریزی مسکن ارتباط برقرار می کند و در نتیجه برنامه ریزی شکل دوسویه به خود می گیرد که می توان آن را اقدام رود در رو نامید. در فرایند سیاست گذاری و برنامه ریزی مسکن تصمیماتی از سوی متولیان اتخاذ می شود و این تصمیمات پیامدهایی را به دنبال دارند. در صورتی که پیامدهای ناگواری به وجود آید متولیان مسکن دانش کافی برای مقابله با آن را ندارند. در رویکرد تدریجی متولی مسکن به جای این که گزینه های متعددی را برای حل مشکل مسکن اتخاذ نماید، گزینه های محدودی را انتخاب می کند و هر کدام از این گزینه ها را با توجه به بستر و ماهیت مشکل انطباق می دهد و نهایتاً از بین گزینه ها یکی را به عنوان گزینه اصلی انتخاب می کند و آن را در عمل اجرا می کند. در این رویکرد اهداف کلان مد نظر نیست و فردی یا ارگانی که می خواهد مشکل مسکن را حل کند برخی اهداف کوتاه مدت را تنظیم و مبنای پایه ای آن را تدوین می کند و در جهت دستیابی به آن ها ابزارهایی را به کار می گیرد. البته متولی گزینه نهایی را با دقت و بسته به شرایط موجود انتخاب می نماید و اهداف خود را به گونه ای تنظیم می کند که قابلیت دستیابی به آن میسر باشد. برنامه ریزی مسکن با رویکرد رادیکال بیشتر تمایزات طبقاتی را مطرح می کند و علل به وجود آمدن محله های مسکونی برای طبقات مختلف را جستجو می کند. در این دیدگاه تولید مسکن برای کسب سود توسط دولت کنترل می شود. بدین ترتیب عرضه مسکن با هدف کسب سود نیست بلکه هدف از آن تامین نیازهایی سکونتی است که توسط روندهای سیاسی تعریف شده است. در حقیقت تولید کننده در خدمت سیاست قرار می گیرد و می بایست مسکن را با هدف تامین نیاز مسکن تولید کند. البته این دیدگاه یک سو نگرانه است و باعث می شود که مالکان اجتماعی تمایلی به تامین مسکن برای اقشار پایین دست جامعه نداشته باشند و صحنه را خالی کنند. زیرا در مقایسه با میزان سرمایه گذاری خود سود لازم را به دست نمی آورند. در برنامه ریزی رادیکال به افراد و تعاونی های محلی اجازه داده می شود تا مشکلات مسکن خود را حل کنند. در این نوع برنامه ریزی مسکن، افراد با اقدام جمعی صاحب مسکن می شوند و این امر خودباوری و همچنین همبستگی اجتماعی را افزایش می دهد. پایش اختلاطی را در برنامه ریزی مسکن می توان به وفور یافت. البته این رویکرد بیشتر در کشورهایی کارایی دارد که یک سیستم کارآمد مسکن دارند و شفافیت برنامه ای و سیاستی به وضوح قابل مشاهده است. در این چنین کشورهایی هر گونه برنامه ریزی برای آینده بر مبنای "بازگشت به گذشته" صورت می گیرد. بدین معنا که تمام برنامه ها و سیاست های مسکن که تا آن مقطع زمانی اتخاذ شده است را در کنار یکدیگر قرار می دهند و سپس یک پایش و ارزیابی انجام می دهند. سپس بر مبنای نتایجی که به دست آمده برای آینده مطلوب برنامه ریزی می کنند. برنامه ریزی مسکن با رویکرد پایش اختلاطی نسبت به سایر انواع برنامه ریزی ها واقع بینانه تر است. زیرا گذشته را تجزیه و تحلیل می کند و کاستی ها و قوت های آن را کاملاً روشن می سازد و سپس بر مبنای کاستی ها گذشته اقدام به برنامه ریزی می نماید. همچنین در این نوع برنامه ریزی هم متولی و هم ساکنان مشارکت دارند و نظر دو طرف در خصوص نوع مسکن و نحوه ارائه آن محترم شمرده شده و بر اساس اتفاق نظر دوسویه سیاست ها و برنامه هایی برای بخش مسکن تدوین می گردد. رویکرد سیستمی ایجاب می کند که برنامه ریزی مسکن بر مبنای پیوندها و عناصر ساختاری شهر اقدام به تدوین

سیاست و برنامه نماید و همچنین به دنبال این است که برنامه ریزی مسکن را در ارتباط با محیط پیرامون مد نظر داشته باشد. به عبارت بهتر فرآیند برنامه‌ریزی مسکن در قالب چرخه‌ای و با تاکید بر روابط میان گذشته، حال و آینده در نظر گرفته می‌شود. از منظر نگرش سیستمی، برنامه‌ریزی مسکن نمی‌تواند به صورت مجزا و بدون توجه به سایر ابعاد و حوزه‌ها صورت بگیرد و می‌بایست عناصر در ارتباط و پیوستگی با یکدیگر عمل نمایند. در نگرش سیستمی برنامه ریزی مسکن یک فرایند چرخه‌ای دارد که در آن همه سطوح از محلی گرفته تا ملی دخیل هستند. برای تدوین یک سیاست یا برنامه موفق در حوزه مسکن می‌بایست همه کنشگران حمایت خالصانه خود را داشته و در راستای اهداف تعیین شده گام بردارند. در حوزه برنامه ریزی مسکن مفهوم "فرایند" کاملاً با استفاده از اصول تفکر سیستمی مطرح می‌شود و از بهترین نگرش‌هایی است که می‌توان در برنامه ریزی مسکن از آن بهره جست. در فرایند برنامه ریزی راهبردی مسکن فرایندهای تصمیم‌گیری، سیاستگذاری، مدیریت و... در راستای یکدیگر حرکت می‌کنند؛ به گونه‌ای که تمام این مراحل با یکدیگر تلفیق شده و در یک راستا گام بر می‌دارند. ابعاد مختلف مسکن در برنامه ریزی راهبردی کاملاً مورد توجه بوده و به هریک از ابعاد آن به صورت مجزا توجه می‌شود. اما نکته مهم "چرخه‌ای بودن" فرایند برنامه ریزی مسکن است که شامل تدوین اهداف، بررسی وضع موجود، طراحی گزینه‌های مختلف، انتخاب گزینه برتر، تعیین اولویت‌ها، اجرای طرح و نظارت بر اجرا بوده و با اهداف کلان و اجرایی تعریف می‌شوند. این برنامه ریزی معمولاً به دنبال راهکار اجرایی بوده و از راهبردهای غیر منطقی اجتناب می‌کند. برای تدوین یک سیاست یا برنامه مسکن ابتدا گزینه‌های مختلف بررسی و کارشناسی و سپس اولویت بندی می‌شود. اگر بخواهیم ویژگی‌های برنامه ریزی مسکن در این نوع برنامه ریزی را واکاوی کنیم به سه عامل اصلی: (۱) تلفیق و سازگاری (۲) اولویت بندی و (۳) انعطاف پذیرخواهیم رسید. در این نگرش برنامه ریزی مسکن کاملاً منعطف بوده و می‌تواند با هر گونه تحول و تغییر منطبق شود.

### نتیجه گیری

برنامه ریزی مسکن در برنامه ریزی جامع کالبدی است و مطلوبیت سیمای شهر مد نظر است این در حالیست که ذی‌مدخلان آن مد نظر قرار نمی‌گیرد و به نوعی برنامه ریزی یک طرفه است. بدین معنا که برنامه ریزی بدون در نظر گرفتن نظرات ذی‌مدخلان به آن‌ها تحمیل می‌گردد. اما نگرش ارتباطی را می‌توان تا حدودی مقابل نگرش جامع دانست زیرا در آن به ذی‌مدخلان میدان داده می‌شود و از آن‌ها راجع به کم و کیف برنامه‌ها سوال می‌گردد. این نگرش را می‌توان یک نگرش پایشی دانست زیرا در آن هر دو گروه متولی و ذی‌مدخل به اقدامات یکدیگر اشراف دارند و آرا هر گروه برای دیگری محترم است. در برنامه ریزی وکالتی معمولاً اقشار آسیب‌پذیر جامعه هدف متولیان است. به رسمیت شناختن گروه‌های آسیب‌پذیر نقطه قوت این نگرش است. البته در عمل ممکن است اقدام ویژه‌ای برای آن‌ها صورت نگیرد اما توجه به منافع آن‌ها جای امیدواری دارد. می‌توان از برنامه ریزی وکالتی تحت عنوان "صدای تهیدستان" یاد کرد. در نگرش مشارکتی دستیابی به عدالت اجتماعی و دموکراسی در مسکن مد نظر می‌باشد و به نوعی مفهوم "حق به مسکن شایسته" را در اذهان متبلور می‌سازد. هماهنگی و همراستایی دیدگاه‌های موجود هدف برنامه ریزی مشارکتی مسکن

است. اگر بخواهیم بدانیم که در کدام نوع برنامه ریزی نقش ذی مدخلان پر رنگ تر است باید به برنامه ریزی تعاملی مراجعه نماییم. در این رویکرد به "گفتمان" بین ذی مدخلان مسکن تاکید می شود و نظر کاربران به مراتب دارای اولویت بیشتری است. برنامه ریزی تعاملی در حقیقت کانالی فی مابین متولی و گروه هدف ایجاد می کند که تمام خواسته های اقشار هدف از این طریق به متولی منتقل می گردد و متولی از زیر و بم اقدامات مطلع می شود. برنامه ریزی و سیاستگذاری مسکن با رویکرد تعاملی بر پایه احترام به اقشار هدف استوار است و متولی بر مبنای نیازهای جامعه هدف برنامه ها و سیاست هایی را اتخاذ می کند. در نگرش تدریجی اهداف کوتاه مدت و آنی برای حل مساله مسکن در نظر گرفته می شود و متولی مسکن به جای این که گزینه های متعددی را برای حل مشکل مسکن اتخاذ نماید، گزینه های محدودی را انتخاب می کند و هر کدام از این گزینه ها را با توجه به بستر و ماهیت مشکل انطباق می دهد و نهایتا از بین گزینه ها یکی را به عنوان گزینه اصلی انتخاب می کند و آن را در عمل اجرا می کند. نگرش رادیکال درصدد ریشه یابی قطب شدگی محلات مسکونی است در این نگرش تولید مسکن بسته به تقاضا دارد. بدین معنا که با توجه به نیازهای سکونتی مسکن تولید می شود. در این نگرش نقش دولت برجسته تر از بخش خصوصی است و حتی ممکن است بهش خصوصی اصلا به تامین مسکن ورود نکند. در نگرش پایش/اختلاطی، برنامه ریزی مسکن بر مبنای تجربیات گذشته و حال صورت می گیرد. بدین معنا که نوعی ارزیابی پس اجرا از برنامه ها و سیاست های مسکن صورت می گیرد و سپس نقاط ضعف و قوت آن ها مشخص می گردد. نهایتا بر مبنای این نتایج برنامه ریزی برای آینده صورت می پذیرد. نگرش سیستمی ایجاب می کند که برنامه ریزی مسکن بر مبنای پیوندها و عناصر ساختاری شهر اقدام به تدوین سیاست و برنامه نماید و همچنین به دنبال این است که برنامه ریزی مسکن را در ارتباط با محیط پیرامون مد نظر داشته باشد. به عبارت بهتر فرآیند برنامه ریزی مسکن در قالب چرخه ای و با تاکید بر روابط میان گذشته، حال و آینده در نظر گرفته می شود. در فرآیند برنامه ریزی راهبردی تمامی ارگان ها با یکدیگر همکاری لازم را به عمل می آورند و جزئیات برنامه ها به طور جد دنبال می شود و راهکارهای اجرایی تعریف می گردد. به عنوان یک نتیجه کلی باید بگوییم که در هر برهه ای از زمان یک نگرش به برنامه ریزی شهری و متعاقبا برنامه ریزی مسکن مسلط بوده است. هر کدام از این نگرش ها به نوبه خود تاثیراتی بر برنامه ریزی مسکن داشته اند و متناسب با بستر زمان در تلاش بوده اند تا مسائل و مشکلات مسکن را برطرف سازند. برای قضاوت پیرامون کارایی هر یک از این نگرش ها باید عوامل مکان و زمان را در نظر داشته باشیم و نمی توانیم قاطعانه یک نگرش را به دیگری برتر بدانیم. به طور کلی هر یک از نگرش در حل مساله مسکن راهگشا بوده اند و تاثیراتی بر جای گذاشته اند.

## منابع

۱. اجلالی، پرویز، (۱۳۸۹)، نظریه برنامه ریزی وکالتی: معرفی و نقد. فصلنامه برنامه ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، دوره ۲، شماره ۵. صص ۱-۱۴.

۲. افتخاری، عبدالرضا رکن الدین، بهزادنسب، جانعلی، (۱۳۸۳)، برنامه ریزی ارتباطی، رویکردی انتقادی به نظریه برنامه ریزی (با تأکید بر برنامه ریزی توسعه روستایی). فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۸، شماره ۱.
۳. رجبی، آریتا، (۱۳۹۰)، شیوه های مشارکت شهروندی در فرآیند های توسعه ی شهری. فصلنامه جغرافیایی آمایش محیط، شماره ۱۲. صص ۱۰۱-۱۱۶.
۴. رفعیان، مجتبی، آجیلیان ممتاز، شیوا، شیرینی پور، مهدی، (۱۳۹۳)، رویکرد برنامه ریزی وکالتی در برنامه ریزی شهری (مورد مطالعه: شهر سبزوار، محله گلستان). پژوهش های جغرافیایی برنامه ریزی شهری، دوره ۲، شماره ۳، صص ۲۷۷-۳۰۱.
۵. رفعیان، مجتبی و سکینه، معروفی، (۱۳۹۰)، نقش و کاربرد رویکرد برنامه ریزی ارتباطی در نظریه های نوین شهرسازی. آرمان شهر، صص ۱۱۳-۱۲۰.
۶. رهنما، محمد رحیم، مافی، عزت اله، اسدی، روح اله و محمد سلیمی، (۱۳۹۱)، گذار از برنامه ریزی جامع به برنامه ریزی استراتژیک (نمونه موردی: شهر بانه). مطالعات جغرافیایی مناطق خشک سال ۲، شماره ۸، صص ۳۹-۵۴.
۷. شریف زادگان، محمد حسین، شفیع، امیر، (۱۳۹۴)، برنامه ریزی ارتباطی به عنوان رویکرد پیشنهادی برای برنامه ریزی شهری در مقیاس محلات: در محله فرحزاد شهر تهران. فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال پانزدهم، شماره ۵۶. صص ۲۸۱-۳۱۳.
۸. قربانی، رسول و رحیمی، اکبر، (۱۳۸۷)، برنامه ریزی راهبردی شهری، ابعاد و کاربردها. نشریه جغرافیا و برنامه ریزی شهری. صص ۶۱-۷۷.
۹. مهدوی نژاد، مهدی، آقایی مهر، معین، (۱۳۹۱)، برنامه ریزی مشارکت مبنا در معاصر سازی بافت های شهری ایران. دوره ۳، شماره ۳۹ و ۴۰، پاییز ۱۳۹۱، صص ۲۹-۳۶.
۱۰. هاشم پور، رحیم، سید محمدشایان قریشی، خالوباقری، مهدیه، (۱۳۹۲)، برنامه ریزی ارتباطی، پارادایمی نوین در برنامه ریزی شهری - با تأکید بر مورد ایران، اولین همایش ملی شهرسازی و معماری در گذر زمان، قزوین، دانشگاه بین المللی امام خمینی، [https://www.civilica.com/Paper-UOT01-UOT01\\_262.html](https://www.civilica.com/Paper-UOT01-UOT01_262.html)

11. Ahmed, S.A. and Ali, S.M. (2006). *People as partners: Facilitating people's participation in public-private partnerships for solid waste management. Habitat International* 30(4): 781-796. <https://doi.org/10.1016/j.habitatint.2005.09.004>.
12. Alexander, E.R. (2006). *Evaluations and Rationalities: Reasoning with Values in Planning. In Evaluation in planning: evolution and prospects, edited by E. R. Alexander. Ashgate Publishing Company.*
13. Allmendinger, P. (2009). *Planning Theory. Palgrave Macmillan.*
14. Anderson, J.E. (2010). *Public policy making. Cengage Learning. 7<sup>th</sup> edition.*

15. Ansari, F., Fathi, M. and Seidenberg, U. (2013). *Combining Synoptic and Incremental Approaches for Improving Problem-Solving in Maintenance Planning, Monitoring and Controlling*. 9th Interdisciplinary Workshop On Intangibles, Intellectual Capital And Extra-Financial Information, At Denmark
16. Archibugi, F. (2008). *Planning Theory*. Springer-Verlag Italia. ISBN 978-88-470-0695-9.
17. Davidoff, P. (1965). *Advocacy and Pluralism in Planning*. *Journal of the American Institute of Planners*, 31(4), 331-338. <https://doi.org/10.1080/01944366508978187>.
18. Essays, UK. (2013). *Planning Theory in City Development*. Retrieved from <https://www.ukessays.com/essays/design/planning-theory-in-citydevelopment.php?vref=1>.
19. Etzioni, A. (1967). *Mixed-Scanning: A "Third" Approach to Decision-Making*. *Public Administration Review*, 27(5), pp. 385-392. <https://doi.org/10.2307/973394>.
20. Etzioni, A. (1967). *Mixed-Scanning: A Third Approach to Decision-Making*. *Public Administration Review*, 27(5), 385-392. <https://doi.org/10.2307/973394>.
21. Etzioni, A. (1968). *The active society: a theory of societal and political processes*. New York: Free Press.
22. Eyea, W. (2009). *Place making through participatory planning*. In: M Foth (Ed) *Handbook of Research on Urban Informatics: The Practice and Promise of the Realtime City*. Information Science Reference, IGI Global, Hershey, PA, pp. 55-67.
23. Fainstein, S.S. (2000). *New Directions in Planning Theory*. *New Directions in Planning Theory*. *Urban Affairs Review*, Volume, 35 issue, 4, PP 451-478. <https://doi.org/10.1177/107808740003500401>.
24. Fainstein, S.S. (2006). *Planning Theory and the City*. *Journal of Planning Education and Research*, Volume 25 issue 2, PP 121-130. <https://doi.org/10.1177/0739456X05279275>.
25. Faludi, A. (1973). *Planning Theory*. Oxford: Pergamon.
26. Faludi, A. (1973). *Planning Theory*. Pergamon Press.
27. Fauria, M. (2000). *The Limits to Communicative Planning Theory: A Brief Introduction*. *Journal of Planning Education and Research*, Volume 19, issue 4, PP 331-332. <https://doi.org/10.1177/0739456X0001900401>.
28. Flyvberg, B., and Richardson, T. (2002). *Planning and Foucault: In search of the dark side of planning theory*. In P. Allmendinger, & M. Tewdwr-Jones, *Planning Futures: New Directions for Planning Theory* (pp. 44-62). London: Routledge.
29. Friedman, J. (1973). *Retracking America: A Theory of Transactive Planning*. Garden City, NJ: Anchor Press/Doubleday.
30. Friedman, J. (1987). *Planning in the Public Domain*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
31. Friedmann, J. (2008). *The Uses of Planning Theory: A Bibliographic Essay*. *Journal of Planning Education and Research*, Volume, 28 issue, 2, PP 247-257. <https://doi.org/10.1177/0739456X08325220>.

32. Goodman, R. (1971). *After the planners*. New York: Touchstone Books.
33. Gordon, M. (2000). *The role of incremental planning for community development, a case study of the North End Housing Project*. <http://hdl.handle.net/1993/2011>.
34. Gunder, M. (2015). *Critical Planning Theory*. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences (Second Edition)*, PP 255–260. <https://doi.org/10.1016/B978-0-08-097086-8.74026-8>.
35. Halla, F. (2002). *Preparation and implementation of a general planning scheme in Tanzania: Kahama strategic urban development planning framework*. *Habitat International* 26:281-293. [https://doi.org/10.1016/S0197-3975\(01\)00051-0](https://doi.org/10.1016/S0197-3975(01)00051-0).
36. Healey, P. (2015). *Planning Theory: The Good City and Its Governance*. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences (Second Edition)*, PP 202–207. <https://doi.org/10.1016/B978-0-08-097086-8.74027-X>.
37. Hostovsky, Ch. (2006). *The Paradox of the Rational Comprehensive Model of Planning Tales from Waste Management Planning in Ontario, Canada*. *Journal of Planning Education and Research* 25:382-395. DOI: 10.1177/0739456X05282831.
38. Hudson, B., Galloway, T., and Kaufman, J. (1979). *Comparison of current planning theories: counterparts and contradictions*. *Journal of the American Planning Association*, 45(4), 387-398. <https://doi.org/10.1080/01944367908976980>.
39. Hudson, B.M., Galloway, T.D., and Kaufman, J.L. (2007). *Comparison of Current Planning Theories: Counterparts and Contradictions*, *Journal of the American Planning Association*, 45:4, 387-398. <https://doi.org/10.1080/01944367908976980>.
40. Huxley, M. (2000). *The limits to communicative planning*. *Journal of Planning Education and Research* 19(4), 370-377. <https://doi.org/10.1177/0739456X0001900406>.
41. Ibrahim, M. (2014). *Mixed Scanning Approach to Budgetary Decision Making: A Review*. *Journal of Management & Public Policy*, Vol. 6, No. 1, December 2014, Pp. 14-20, ISSN: 0976-013X (Print), 0976-0148 (Online).
42. Ijeoma, E.O.C. (2007). *Rationality, Disjointed, Incrementalism and Mixed Scanning theories for decision making on globalization*. *Journal of Public Administration*, Vol 42, No 8.
43. Illich, I. (1973). *Tools for conviviality*. New York: Harper & Row.
44. Kaza N (2006). *Tyranny of the median and costly consent: A reflection on the justification for participatory urban planning processes*. *Planning Theory* 5(3), 255-270. <https://doi.org/10.1177/1473095206068630>.
45. Kinyashi, G. (2006). *Towards Genuine Participation for the Poor*. Retrieved 02 12, 2012, from Eldis: [http://www.eldis.org/fulltext/genuine\\_participation.pdf](http://www.eldis.org/fulltext/genuine_participation.pdf).
46. Lane, M. B. (2005). *Public Participation in Planning: An Intellectual History*. *Australian Geographer*, 36 (3), 283–299. <https://doi.org/10.1080/0004918050032569>.

47. Lee, J.A. (2013). "Can you hear me now?": Making participatory governance work for the poor.
48. Lefevre, P. and et al. (2000). "Comprehensive Participatory Planning and Evaluation" (PDF). Antwerp, Belgium: IFAD.
49. Legacy, C. (2016). Is there a crisis of participatory planning?. *Planning Theory*, Volume 16 issue 4, PP 425-442. <https://doi.org/10.1177/1473095216667433>.
50. Levy, J. (2017). *Contemporary Urban Planning*. Routledge.
51. Lindblom, C. (1959). The Science of "Muddling Through". *Public Administration Review*, 19(2), 79-88. <https://www.jstor.org/stable/973677>.
52. McTague, C. & Jakubowski, S. (2013). Marching to the beat of a silent drum: Wasted consensus-building and failed neighborhood participatory planning. *Applied Geography* 44, 182-191. <https://doi.org/10.1016/j.apgeog.2013.07.019>.
53. Mitchell, R. (2002). Entrepreneurship and stakeholder theory. *Business Ethics Quarterly: The Ruffin Series*, 175-196. <https://philpapers.org/go.pl?id=MITEAS4&proxyId=&u=http%3A%2F%2Fdx.doi.org%2Frufrinx200231>.
54. Neufville, J.I.D. (1983). Planning Theory and Practice: Bridging the Gap. *Journal of Planning Education and Research*, Volume 3, issue 1, PP 35-45. <https://doi.org/10.1177/0739456X8300300105>.
55. Neuman, M. (2000). Communicate this! Does consensus lead to advocacy and pluralism? *Journal of Planning Education and Research* 19(4), 343-350. <https://doi.org/10.1177/0739456X0001900403>.
56. Purcell, M. (2009). Resisting neoliberalization: communicative planning or counter hegemonic movements? *Planning Theory* 8(2), 140-165. <https://doi.org/10.1177/1473095209102232>
57. Schumacher, E. E. F. (1973). *Small is beautiful*. New York: Harper & Row.
58. Taylor, N. (1998). *Urban Planning Theory since 1945*. London: SAGE.
59. Taylor, N. (1998). *Urban Planning Theory since 1945*. SAGE Publications.
60. Taylor, T. (1980). Planning Theory and the Philosophy of Planning. *Urban Studies*, Volume, 17 issue, 2, PP 159-172. <https://doi.org/10.1080/00420988020080321>.
61. Udall, J. and Holder, A. (2013). The 'Diverse Economies' of Participation. *Footprint Delft Architecture Theory Journal* 7(2): 63-80. <https://doi.org/10.7480/footprint.7.2.770>.
62. Wolf, C. (1979). A Theory of Nonmarket Failure: Framework for Implementation Analysis. *Journal of Law and Economics*, 22(1), 107-140.
۶۳. Yiftachel, O. (1989). Towards a New Typology of Urban Planning Theories. *Environment and Planning B: Urban Analytics and City Science*, Volume 16 issue 1, PP 23-39. <https://doi.org/10.1068/b160023>.